

خویشاوندی قریب با یهودها داشتند. ایشان
مانند اغلب اقوام سامی نژاد در اوایل
هزاره دوم ق م از صحرای عربستان شمالی
برخاسته به شمال سوریه و از آنجا به خاک
های بین‌النهرین پراکنده شدند و بعد از یک
سلسله جنگ‌ها با کلدانی‌ها و آشوری‌ها
و غیره در حوالی قرن دهم ق م به اوج قدرت
رسیدند و بعضی مراکز سیاسی هم پیدا کردند
ولی در میان قدرت‌های بزرگ با بلی و آشوری
کسب سیادت نتوانستند و بعد از ۴-۵ قرن
(از حوالی قرن ۱۳ ق م تا ۸ ق م) همه جا
استقلال سیاسی خویش را از دست دادند اما
در ساحه‌هایی که پراکنده شده بودند زبان
و رسم الخط ایشان موجودیت خود را حفظ کرد
و تقریباً هزار سال دیگر تاملتی دوام نمود
که زبان و رسم الخط عربی جانشین آن شد.
زبان آرامی مانند زبان آشوری و بابلی
و فنیقی و عبرانی و عربی یک زبان سامی است
که با فنیقی و عبرانی شباهت دارد ولی از
بعضی نقاط نظر به زبان عربی نزدیکتر است.
مبداً اصلی رسم الخط آرامی به فنیقی‌ها
میرسد که در حوالی هزاره دوم ق م که الفبای
۲۲ حرفی را اختراع کردند و آرامی‌ها
فوری آنرا اتخاذ نمودند و چند حرف علت
بدان افزودند.

و باز هم از حروف الفبای فنیقی و آشوری
استمداد جستند و الفبای زبان خود را اصلاح
و تکمیل نمودند و در اواخر قرن ۸ ق م رسم
الخط ایشان برتری خویش را به رسم الخط
های میخی آشوری و غیره ثابت کرد و به علت
سهولت طوری در معاملات دفترداری و داد
و ستد بازرگانی وارد شد که در اواخر قرن
۷ ق م شکل زبان سیاسی بین‌المللی را بخود
گرفت و قتی که کوروش سوم سلسله

هخامنشی بابل و خاک‌های کلمده را متصرف شد
زبان آرامی در دستگاہ اداری ایرانی
وارد شد و با داریوش اول (۴۸۵-۵۲۱ ق م)
در قلمرو وسیعی بین نیل و سند گسترش یافت
چون امپراطوری هخامنشی مرکب از خاک‌های
گوناگون، ایالات متعدد و اقوام و ملل
متمایز بود و زبان‌های مختلفی در آن حرف
زده میشد برای استقرار و روابط با همی
احتیاج به زبان و رسم الخط واحد احساس می‌شد
و زبان و رسم الخط آرامی این احتیاج را رفع
کرد هخامنشی‌ها در تمام ایالات مربوطه حتی
در داخل پارتخت خود از مثنی‌های آرامی
کسار می‌گرفتند و بدین ترتیب زبان
بین‌الاقوام و بین الملل داخل قلمرو ایشان
شد چنان‌که انگلیسی امروز زبان
مشترک (کامن ولت) است.

زبان و رسم الخط آرامی طی قرن‌های
۴، ۵، ۶ ق م در تمام افغانستان از شرق تا غرب
و از شمال تا جنوب معمول شد و کتیبه‌هایی که
از (درون‌ته) ولایت ننگرهار و از (سرپوزه)
قندهار کشف شده و احکام اخلاقی (آشوکا)
امپراطور بزرگ موریای هندی را در نیمه
اول قرن سوم ق م به مردم گوشزد میکنند
به زبان و رسم الخط آرامی نوشته شده و
نشان ده نیست که این زبان و این رسم الخط
که از زمان ادبی عصر هخامنشی بشمار میرود
در دوره‌های یونانی و موریای باقی بوده
و دوام داشته و با انتشار زبان و رسم الخط
یونانی (بعد از فتوحات اسکندر در ۳۳۰ ق م)
کماکان در پهلوی آن موجودیت خود را حفظ
کرد این دو زبان و این دو رسم الخط طوریکه
بعداً خواهیم دید قرن‌های دیسگر باقی
میمانند و از آرامی رسم الخط دیگری در
افغانستان بمیان می‌آید که بنام (خروشتی)

شهرت دارد و در جایش از آن صحبت خواهیم نمود و خود رسم الخط ارامی علی العموم تا ظهور رسم الخط عربی دوام میکند .



عصر هخامنشی (قرن های ۵-۴ ق م) از دوره های بزرگ تاریخ ایران و افغانستان است و مآثر مدنی و فرهنگی آن میراث مشترک این دو کشور و این دو سرزمین است . یکی از افتخارات این دوره کشیده شدن راه های سراسری شرقی است که از کرانه های بحیره روم (شوش) و (پاسارگاد) و (پرسه) یا (تخت جمشید) را بهم وصل میکرد و از طریق (هکمتانه) (همدان) یا (تخت قدیم مادها) و (ری) و (گرگان) بکشور مامیرسید و بعد از هرات (مرکز هرايوه) شاخه شمالی بطرف مرکز باختریش (بلخ) میرفت و شاخه جنوبی به (زرنیکا) (زرنج قدیم مرکز سیستان) و از آنجا به مرکز (هیراوتی) حوزه ارغنداب محتملاً به (شهر کهنه قندهار) وصل میشد و سپس بطرف (گندارا) ولایت ننگرهار امروز و (پارا) شاپورا یعنی پشاور و (تاگز بلا) میرفت و به حوزه سند وصل میشد .

این شاهراه کاروان روادار ارتباط ایالات مختلف قلمرو هخامنشی و در ارتباط سواحل دریای مدیترانه به سرزمین افسانه ای هند و ستان نقش مهمی داشت و دار یوش کبیر یک نفر از ملایان یونانی موسوم به «سیلاکس» را مأمور ساخته بود تا از طریق همین راه به گندارا رفته مصعب رودخانه اندوس (سند) و راه رسیدن به دریای هند را کشف کند . در امتداد این راه منزلگاه ها ساخته شده بود و سواران چپر بسته رسان منزل به منزل با عوض کردن اسب این فاصله های دور و دراز را طی میکردند

و پیمای های رسمی و سرکاری را از یک نقطه به نقطه دیگر می بردند و راه مرادفات تجارتی و بازرگانی در خشکه همین راه بود .



شبهه ای نیست که قبل از هخامنشی هادر مجمع الجزایر یونان قدیم و در سواحل آسیای در (لیدیا) سکه ایجاد شده بود و قارون و گنج او که قصه های سرزبانها است همان (کره سوس) پادشاه تروتمند (لیدی) است . در شهرهای مختلف یونان قدیم مثل (آتن) (لیسیا) (اکانت) (جزیره اژه) و (جزیره قبرس) سکه های زیبایی با نقوش قشنگ ضرب میزدند .

هخامنشی ها ضرب مسکوکات را از (لیدیها) تقلید کردند هم سکه های طلائی داشتند و هم نقره ای .

مسکوکات طلائی آنها را (دوری) و سکه های نقره ای ایشان را (سیکل) میگفتند و ۲۵ سکه نقره ای معادل یک سکه طلائی میشد سکه های آنها فقط در یک روی خود نقش داشت و شخصی را نشان میداد که یک زانوی خود را به زمین زده و تیری را در چله کمان گذاشته .

چون مسکوکات خود هخامنشی ها برای داد و ستد و معاملات بازرگانی امپراطوری وسیعی کفایت نمیکرد قهرآ مسکوکات قدیم تر از عصر خود و معاصر خود را که در شهرهای یونان و جزایر حوزه شرقی دریای مدیترانه و خاک های غربی آسیا بضرر رسیده بود متداول ساخته بودند .

البته مسکوکات یونانی و هخامنشی از نقاط مختلف آسیای صغیر و از خاک های ایران (ملایر نزدیک نهاوند) و از خود تخت جمشید کشف شده ولی گنجینه مسکوکات کول

چمن حضوری که در سال ۱۹۳۳ از حصص شرقی شهر کابل بدست آمده روشنی بزرگی به وضع مسکوکات اصیل هخامنشی و مسکوکاتی که در عصر ایشان در دردستان رایج بود می اندازد از روی تناسب تعداد مثلاً در مقابل (۶۴) سکه یونانی قدیم قرن ۶-۵-۴ ق م وجود فقط (۸) عدد سکه نقره می هخامنشی ناچیز است. یکسال بعد از انکشاف گنجینه (کابل) از (ملایر) نزدیک نهاوند (ایران) مجموعه دیگری پیدا شده که فقط (۳۰۶) عدد آن به موزه ایران باستان رسیده و تقریباً همه آن مسکوکات یونانی است. بین محتویات مجموعه (کابل) و (ملایر) شباهت‌هایی موجود است و قسمت اعظم مسکوکات هر دو مجموعه به قرن ۵ ق م به ضرب رسیده. از افغانستان مجموعه دیگری مسکوکات با عده زیادی زیور آلات اژکرا نه های آمو در یاد در حوالی ۱۸۸۰-۱۸۸۱ پیدا شده که بنام (گنجینه اکسوس) شهرت دارد از روی مجموعه مسکوکات افغانستان و ایران و آسیای صغیر معلوم میشود که در عصر هخامنشی مسکوکات ضرب خاک‌های غربی آسیا و شهر های مختلف یونان کثرت و وفرت داشت.

در میان مسکوکات کول چمن حضوری کابل روی یک پارچه کوچک نقره دوسه حرف میخی دیده میشود که به اساس نظریه «موسیولا بات» ارتباط به الفبای میخی عیلامی دارد (گنجینه مسکوکات افغانستان بقلم (کوریل) و (شلوم برژه) چاپ ۱۹۵۳ پاریس) البته در مجموعه مسکوکات کول چمن حضوری کابل عده می مسکوکات محلی هم است که عموماً عبارت از مقطوعات نقره می دراز رخ و مدور نما میباید و بر یک روی آن اشکال برگ و گل‌های مختلف نقش است ازین نوع مسکوکات بتعداد زیاد از گرد یز (مجموعه)

مسکوکات میرز که مکشوفه سال (۱۹۴۷) و بسیاری هم از (تاکز یلا) پیدا شده در اوایل این نوع سکه‌ها را (هندی) میخوانند ولی از روی محل پیدایش (کابل) گرد یز - تاکز یلا (شلوم برژه) معتقد است که باید جزء مسکوکات محلی ایالات شرقی هخامنشی محسوب شود.



مقصد اساسی در اینجا شرح چگونگی خود مسکوکات نیست بلکه یادآوری مطلبی است که در عصر هخامنشی مسکوکات خود آنها کمتر و مسکوکات یونانی قدیم و سکه‌های غرب آسیا بیشتر طی قرن‌های ۵-۴ ق م در معاملات بازار گاسنی دخیل بود و در سایه امنیت آن عصر در امتداد راه‌های کاروان‌روی که بدان اشاره کردیم روابط تجارتنی بین خاک‌های غرب آسیا و خاک‌های کشور ما بسط داشت.

روی همین راه‌های کاروان‌رو محصولات نباتی و معدنی از یک گوشه به گوشه دیگری آسیا میرفت و در داخل خاک‌ها بین باختریش (بلخ) و (گندارا) کابل و ننگرهار و (هارپوه) هرات و حوزه‌های رود (هاراوتی) وادی ارغنداب و (زرنکا) وادی هیرمند و سیستان و (تاتاکوش) کهستانات مرکزی مرادده اموال و اجناس قاچاق بود و کاروان‌های اشتر بخدی (اشتر بلخی) از یک سو به سوی دیگر بین اژکرا نه های دریای مدیترانه و قلب آسیا حرکت میکرد و در بازارهای داخلی مسکوکات محلی چلند داشت که نمونه‌های قسمتی از آن را در کابل و ننگرهار و پکتیا بضرر میرسید می‌شناسیم.

در تعمیر و تزئین عمارات سلطنتی تخت جمشید چوبهای درختان سرو و لایت ننگرهار

وعاج ولایت ارغنداب و لاجورد بدخشان بکار
 رفته و یک سرزیمه که مثل سبک بیکر سازی
 هنگامی است و از لاجورد ساخته شده از
 خرابه های تخت جمشید بدست آمده است. این
 مواد و مصالح علمی العموم ذریعه کاروان های
 بزرگ اشترود و کوهانه یا اشتر بلخی حمل و
 نقل میشد. این اشتر نیر و مند و قوی که در
 اروپا به صفت (اشتر بکتر بیان) شهرت دارد
 از روزگاران باستان که تعیین مراتب قدامت
 آن آسان نیست در حوزة اکسوس (آمودریا)
 و علمی الخوص در (باختریش) معروف بود و در
 سایر ولایات غربی و جنوب غربی از حوزة
 هری رود گرفته تا حوزة ارغنداب بکثرت
 دیده میشد.

در بلکان (کاخ) یا (بادانا) یا (کاخ
 بار یابی) و تشریفاتی تخت جمشید هیئت های
 نما بندگی این نقاط یعنی بلخی ها، هراتی ها
 و قندهاری های قرن ۵-۴ ق م همه اشترود و کوهانه
 بلخی با خود دارند به استثنای اهالی (زرنکا)
 (حوزة سفلی هیرمند و سیستان) و (گندارا)
 (ولایت ننگرهار موجوده به معنی وسیع تر)
 که با خود هر دسته گاوی آورده اند و این
 گاوها هم بین خود فرق دارند چنانچه گا و
 سیستان (کوهان بزرگ) دارد و گاو کنداری
 دارای شاخ های بلند میباشد.



هر دم در بار ماد در قرن های ۵-۴ ق م علمی العموم
 لباس های شبیه بهم می پوشیدند که از هم
 تفاوت زیاد نداشت. قبای بلخی ها، هراتی ها-
 قند هاری ها زرنجی ها کنداری ها و نیت
 گوش ها تقریباً شبیه بهم بود و تا سر زانو
 یا کمی پایین تر از آن می آمد تا آزاد تر حرکت
 بتوانند. علمی العموم کمر بند می بستند قبای اهالی
 کندهارا (ننگرهار) کوتاه تر بود. همه

شلوار می پوشیدند و شلوار بعضی نقاط مثل
 بلخ (باختریش) کشاد تر می نمود.
 کلاه و عمامه در هیچ جا مرسوم نبود چون
 موهای سر را علمی العموم دراز و بعضی اوقات
 تا سرشانه میگردا شتند بر ای اینکه بریشان
 نشود بدور سر خود بکنوع (بتی) یا (فیته) یا
 (نوار) می بستند چون موضوع مطالعه چگونگی
 لباس مسئله ایست بسیار مهم و خوشبختانه در
 میان نمایندگان ملل در تخت جمشید بیکره
 های اهالی نقاط مختلف وطن خویش را مشاهده
 میکنیم چه بهتر که مختصر جزئیات هر کدام
 را شرح دهیم:

هراتی ها قبای می پوشیدند که با کمر بند
 به بدن می چسبید پاچه های شلوار نسبتاً کشاد
 بود و نوک پاچه را داخل باپوش میگرداندند.
 بدور سر نواری می پیچیدند که قسمتی از بغل
 روی و زنج را هم می پوشانید و احیاناً در مقابل
 باد گوش ها را محافظه میکرد.

باشندگان حوزة ارغنداب قبای داشتند
 کمر بند دار، شلوار آنها چاک داشت و لبه
 آن داخل سوزه میشد ولی موزه آنها از باپوش
 های اهالی هری رود بلند تر بود و پنجه
 موزه مانند چموس رو به بالا برگشته معلوم
 میشود. به عبارت دیگر به چموس های ازبکی
 شباهت زیاد داشت. بدور سر خود نواری
 می پیچیدند و کوسی یا چین نمندی معمول بود
 که درین دو نیم هزار سال کماکان باقی مانده
 اهالی گندارا (ننگرهار) طبعاً به علت
 گرمی هوا قبای کوتا تر می پوشیدند با آستین ها
 نیمه ولی کمر بند آنها پهن تر بود. روی قبای
 بکنوع یلان درازی داشتند و باپوش آنها
 چپلی بود که هنوز هم متداول است.

بلخی ها یا باختری ها قبای کمر بند دار
 و شلوار کشاد می پوشیدند. موزه نیمه صاق

به پامیکردند. گوشواره های دراز به گوش ها می زدند. برای جمع نگه داشتن مو به دور سر پتی می بستند که انتهای آن در سمت راست سر محکم میشد.

اهالی زرنج و سیستان قبا می داشتند کمر بنددار با استین های دراز ~~هزاروی قبا~~ یکنوع شال نازک حمامیل میگرداند که در منتهای خود بویک داشت و به شانه چپ می افتاد. **نوار** ساده به دور سر می بستند.

این لباس ها علی العموم از پارچه های بنبیه می و پشمی ساخته میشد که در خود محل می بافتند و می دوختند. نگاهی به صفحه **بلنگان** **کساخ** (آبادانا) در تخت جمشید و صفوف هیئت های نمایندگی نقاط مختلف در حالیکه **مهپار** اشراف های خوش را در دست دارند و با گاوهای خود را همراهی میکنند یا بعضی طرف های تحریف و سلحه را حمل میکنند مانند **سپر های** مدور و نیزه های بلند اهالی سیستان همه چون فیلمی در نظر میگذرد و اهالی دو نیم هزار سال قبل وطن را **یکنا یک** بما معرفی میکند.



افغانستان در عصر هخامنشی آباد و اهالی

در منتهای آرامی و سعادت بسر می بردند. زمین آباد و باغ بسیار بوده. باغ های شکار که آنرا (فردوس) میگفتند در جاهای مختلف وجود داشت و سیستم آبیاری با جوی ها و **قنات ها** و **کباریزها** اکثر زمین ها را سبز و خرم ساخته و زیر کشت و زراعت آورده بود و شهرهایی چند در شمال و جنوب و شرق و غرب بصورت **دژ های** مستحکم با دیوار های بلند و باره و بروج **کنگره دار** جلب نظر میکرد و از آنجمله یکی شهر (ارته گانا) بود که **(کساخ بلند)** معنی داشت در حوضه هری رود و محتملا در خوالی همین جایی واقع بود که

قلعه اختیار الدین در نفس هرات موجوده اشغال کرده است. این قلعه حتماً در عصر هخامنشی آباد شده و حتماً **قرارگاه** (خشترا باون) یا ساتراپ **یل (استان بان)** یا حکمران آن زمان بر یکی از بلندی های آن اعمار شده بود متأسفانه از این قلعه **میشده** و شهر مستحکم آن اثری موجود نیست و اگر هم باشد زیر آسایش های هرات موجوده مدفون است و جز نام که از منابع یونانی بما رسیده خبر دیگری از آن نداریم. مثل این قلعه و این شهر قلعه و شهر های دیگری هم داشتیم چه در بلخ مانند (زر یاسپه) چه در حوضه فراه رود مانند (فرا دا) چه در حوضه سفلی هیرمند مانند (زرنکه) یا زرنج چه در گندارا چه در حوضه ارغنداب که شاید روزی مانند شهر یونانی (آی خانم) سروصدای آن از زبر خاک ها و آوازه ها **براید و بلند** شود.

در تعمیر و در پلان این قلعه ها و شهرها حتماً **سبک** و **روش** معماری و هنری هخامنشی مراعات میشد. همین قسم در حجاری و **بیکر سازی** تا حال از خاک های افغانستان از قلعه ها و شهرهایی که در عصر هخامنشی آباد شده نشانی بدست نیامده تا حال در دو جا یکی در شمال در (ای خانم) در محل تلاقی کوکچه به آمودریا و دیگری در جنوب غرب دریای کوه (قیطول) در شهر کهنه قندهار مواجه با بقایای شهرهایی هستیم که حتماً در جریان قرن سوم ق م آباد بوده یا **اقلای** **بی گذاری** شده. در صورتیکه اسکندر خود شهرای خانم را بعنوان (اسکندریه اوکسیان) یا (اسکندریه آمودریا) بنا نهاده باشد تاریخ بنای آن به سال های ۳۲۹ یا ۳۲۸ ق م تصادف میکند. در شهر کهنه قندهار کتیبه های به دو زبان

مشیده

آوارها

(ارامی) و (یونانی) داریم که در عصر (اشوکا) پادشاه موریای هندی مقارن ۲۵۰ ق م در سنگ حک شده. میان تاریخ احتمالی بنای شهر (آی خانم) و تاریخ احتمالی قرین به حقیقت کتیبه اشوکا (۱۸۰) سال فاصله است. آیا درین دو شهر احتمال پیدا شدن آثار آبادی عصر هخامنشی نمیرود؟ جواب این سوال را عجالاً در قید احتیاط نگه میدارم در آی خانم بعضی پارچه های سنگ های تراشیده شده مکرر در آبادی ها استعمال شده ولی احتمال دارد تمام مراتب تکرار مربوط به دوره های مختلف یونانی باشد که از زمان بودن خود اسکندر در باختر تا حوالی ۱۳۰ یا ۱۳۵ ق م (سقوط دولت یونانی باختری در شمال هند و کش بدست اسکامی ها) را دربر میگیرد چون حفريات این شهر تازه آغاز شده و اقل ۲۰ یا ۳۰ سال دوام خواهد کرد انتظار با یاد کشید که آثاری مقدم بر دوره یونانی از آن پیدا میشود یا نه بهر حال ادامه روش معماری هخامنشی که شکل سنت محلی بخود گرفته بود مخلوط با طرز معماری یونانی در آنجا ثابت است.

در باب شهر کهنه قندهار هم جواب عجالاً در قید احتیاط است. قدیم ترین نشانه که در دست داریم قراریکه گفتیم کتیبه (اشوکا) است که در حوالی ۲۵۰ ق م به دو زبان (یونانی) و (ارامی) نقر کرده. درست است که زبان و رسم الخط (ارامی) به شرحیکه دادم در عصر هخامنشی ها در حوزه ارغنداب و در سایر نقاط افغانستان معمول شده و وقتیکه اشوکا کتیبه خود را به زبان و رسم الخط یونانی و به زبان و رسم الخط (ارامی) می نویسد معلوم میشود که مردمان

شهر کهنه قندهار هم (ارامی) و هم (یونانی) یعنی زبان هائی را می دانستند و میخواندند که در دوره هخامنشی ها و یونانی (سلوسی) (در سال ۳۰۵ ق م بین سلوکوس اول یونانی شامی و (چندرا گوپتا) موریای سلسله موریای هندی بعد از تصادمی در کرانه های (اندوس) با سین قرار دادی عقد شد) و مطابق آن جنوب هند و کش تا حوالی ارغنداب و هیرمند بدست موریان افتاد و محتملاً این نفوذ ۵۰ سال دوام کرد. بهر حال در شهر کهنه قندهار هم عجالاً شواهد و آثار مادی در دست نیست که به آبادی های عصر هخامنشی رهنمونی کند آنچه تا حال مسلم معلوم میشود آبادی هائی است که در عصر موریان در آنجا صورت گرفته. سال ها انتظار کشیدیم تا یک شهر یونانی (آی خانم) در شمال کشور کشف شد. شاید فردا یا سال های دیگر بگذرد تا در گوشه ای شهر عصر هخامنشی منکشف گردد. ایالات شرقی قلمرو هخامنشی آباد بوده و روزی شواهد آبادی و هنری آن را هم خواهیم دید.



در سال ۳۳۰ ق م اسکندر مقدونی با ۳۰ الی ۴۰ هزار سوار و پیاده یونانی وارد حوزه نهری رود شد.

از (فرادا) یا (پروفتازی) یعنی علاقه فرارود از (زرنکا) یا (زریا) یا (دریسا) یا علاقه زرنج و هامون سیستان و (اراکوتس) (اراکوزی) حوزه ارغنداب گذشت.

در اواخر خزان به پای سالنگ رسید و در میان دو دره (باروبامیز) یا هند و کش یعنی سالنگ و گل بهار به عجله تمام بنای شهری را در (پروان) گذاشت. در بهار سال ۳۲۹ ق م از (ادراپسه) یعنی اندراب گذشت

در شمال برچیده شده و به جنوب هند و کش
منتقل میشود و در بگرام و بعدتر در گردیز
شهرزادگان یونانی یا بهترتر بگویم احقاد
یونانی های باختری امارت های مجلی داشتند
و آخرین ایشان که در دره کابل حکمروایی
میکرد (هرما یوس) نام داشت .



مقصود من اینجا ذکر تاریخ دو صد یا
دو نیم صد ساله یونانی ها در افغانستان
نیست و هیچگاه ادعا نمیتوان کرد که دو صد
سال تاریخ را در سه صفحه بگنجانیم، این کار
درماند خارجی صورت گرفته و ما هم در محیط
خود تاحدی بدان پرداخته ایم اما شرح
آبادی و عمران و هنر و زبان و ادبیات و
رسم الخط یونانی پاره مطالبی است که بحیث
مآثر فرهنگی یونانی مختصری از آن را
تذکار میدهم .

غربی ها به شیوه خاصی که دارند فتوحات
اسکندر مقدونی را در شرق بکامیاب **نویس**
تاریخی میدانند . شکی نیست نیست که در اثر
این فتوحات شرق و غرب بهم تماس دائمی پیدا
کرد ولی ناگفته نماند که گذشت که برخی
از یونانی ها از قبیل بعضی **مهندسان** و ملاحان
و اطباء در عصر هخامنشی ها هم در داریوش
و در اقطار قلمرو امپراتوری هخامنشی
و خاک های افغانستان امروزی رفت و
آمد داشتند . حتی اگر به اسطوره ها و داستان
های یونانی گوش فرار داده شود چنین
مینماید که برخی از ارباب انواع آنها مانند
«دیونیزوس» رب النوع شراب و مستی و انگور
قرن ها قبل به سرزمین بهترین انگور جهان
آمده بوده و حتی شهری را هم به نام (دیونیزو
پولیس) یعنی (شهر دیونیزوس) بوی نسبت
میدادند که موقعیت آنرا بعضی ها در ننگرهار

و عازم (زر یا سپه) یا (آذر اسپه) یعنی شهر
(اسپاتشی) یا (اسپ طلائی) شد که مرکز
ولایت (باختریش) بود . دو سال در صفحات
شمال به جنگ و گریز ایستاد و آنطرف
اکسوس (امودریا) علیه (بسوس) (که اعلان
پادشاهی نمود) گذرانید . در ظرف
این دو سال و در طی حرکت های لاینقطع
در امتداد آمودریا نقاط مهم سوق الجیشی
را درک کرده و سه شهر در امتداد
مسیر رودخانه مذکور بنا نهاد که یکی در
حصه علیا و دیگری در حصه وسطی و سومی در
حصه سفلی جریان آب های آمو قرار داشت
اسکندر در سال ۳۳۷ ق م به اسکندریه پروان
برگشت و در سال (۳۲۳ ق م) در مراجعت از
حواشی شبه جزیره هند در اراضی مالاریا
خیز جنوب ایران جان داد و خاک های مفتوحه
او بین جنرال هایش تجزیه و تقسیم شد و خاک های
کشور ما تحت نظارت (سلوکوس اول)
یا (انتیوکوس) یونانی که در سال ۳۲۳ ق م اعلان سلطنت
نموده بود قرار گرفت . «دیودوتس» نام
حکمران باختر گردید و مقارن همین زمان
خاندان بزرگ موریای های هندی در اثر
برخورد و موافقه با (سلوکوس) یا (انتیوکوس)
یونانی در اثر معاهده (۳۰۵ ق م)
که بدان اشاره کردیم بر جنوب هند و کش
تسلط یافت . سپس در حوالی ۲۵۰ ق م
«دیودوتس» حکمران یونانی در بلخ اعلان
استقلال نمود و سلطنت مستقل یونانو باختری
در صفحه های شمال هند و کش بمیان آمد و بعد
و در حوالی (۱۳۰) یا (۱۳۵) ق م در اثر
تهدید قبایل بادیه نشین (اسکامی) دولت
یونانو باختری در صفحات شمال هند و کش سقوط
کرد . هیلیمو کلس آخرین پادشاه یونانی است
که در عصر او با خود او نفوذ سیاسی یونانی ها

در نزدیکی های هده و برخی دیگر در
 تا کستان های کاپیسا (کوه دامن) قرار میدهند.
 باری فتوحات اسکندر در شرق آمد و
 رفتی پیش نبود ولی سلطه سیاسی آنها ۱۲۰
 سال از (۳۳۰ تا ۱۳۰ ق م) در شمال هند و کش
 و نزدیک یک قرن دیگر در جنوب دوام کرد که
 روی هم رفته قریب دو نیم قرن میشود و این
 مدتی است طولانی ولی از آنهم طولانی تر
 و بادوام تر و ریشه دارتر فرهنگ یونانی
 است با همه جوانب آن که تا ثیر آن اگر چه
 با مرور زمان ضعیف و شعاع آن کم رنگ شده
 رفت معذالک قریب هزار سال دوام کرد و شرح
 جزئیات آن کتاب ضخیم و علیحده میخواهد.
 اسکندر مقاومت هخامنشی را در خاک
 های ایران به سرعت شکست و لی مقام و مت
 ولایات شرقی را که عبارت از افغانستان باشد
 به آسانی شکسته نتوانست. بدین جهت در
 خاک ما از حوزه هری رود به بعد در هر نقطه ای
 اساس قلعه مستحکم و بنسای شهری را
 گذاشت که علی العموم همه را بنام (اسکندر یه)
 یاد میکنند و عده ای به صفات معین تشخیص
 داشت و برخی هم محض دژ مستحکم بود و
 معر و فترین آنها بدین قرار آند:

(۱) اسکندر یه هر یو یا اسکندر یه هرات
 پیش از رسیدن یونانی ها در اینجا قلعه و شهر
 مستحکمی داشتیم که خود یونانی ها آنرا
 در ماخذ خود به نام (ارته کوانا) یا (ارته
 کاپن) یاد کرده اند و اساس آن در عصر
 هخامنشی ها گذاشته شده بود و بقایای آن
 محتملا در زیر آبادی های شهر موجوده هرات
 مدفون خواهد بود.

(۲) اسکندر یه پروفتا زیا: (فرادا)
 نام قلعه دیگری بود از قلعه های دوره
 هخامنشی. کلمه «فرادا» که (فرادا)

معنی دارد اسم خاص نام رودخانه بود در
 اوستا که بصورت فراود تاحال باقی مانده
 ماهنوز هم شهر و علاقه ای بنام (فراه) دارد
 ولی گمان نمیکنم که (فرادا) هخامنشی در
 حوالی (فراه) موجوده بوده باشد زیرا
 (فرادا) مرکز سیستان بود و موقعیت آنرا
 باید در حوالی هامون سیستان در کدما جایی
 مثلا در **پیرامون** خرابه های (زرنج) جستجو
 کرد. اسکندر در همین جا اسکندر یه دیگری
 را پی ریزی نمود که در تاریخ بنام (اسکندر یه
 پروفتا زیا) شهرت دارد.

(۳) اسکندر یه اراکوزی حتما در حوزه
 (اراکوتس) یعنی ارغنداب در کدما جایی
 قرار داشت. با معلومات بسیار محدودی
 که از این ناحیه دارم و باشواهدی که ا لقا
 میکنند چنین تصور میکنم که محل این شهر در
 جایی بوده که حالا خرابه های شهر کهنه
 قندهار در دامنه های شرقی کوه قیطول
 اشغال کرده است چون نام (هاراوتی) در جمله
 ولایات قلمرو هخامنشی ها آمده حتما
 (خشتراپاون) یا نایب الحکومه ایشان درین
 حوزه مقری داشته ولی چون بدون سند قاطع
 حکم نمیتوان کرد گفته نمیتوانم که مرکز
 استان **داری** هخامنشی کجا بود؟ ولی با کتیبه
 های عصر اشوکا (نیمه اول قرن سوم ق م)
 بطور قطع ثابت است که در عصر مور یا ها
 در اینجا آبادی ها شده. چون **سنگ** **نیشته**
 های اشوکا به زبان و رسم الخط یونانی از
 همین خرابه های شهر کهنه قندهار پیدا شده
 و از آن مفصل تر بجایش بحث خواهیم کرد
 واضح میشود که یونانی ها به تعداد زیاد در
 طی قرن سوم ق م در سرپوزه قندهار در پای
 کوه قیطول زندگی داشتند و این امر ا قلا
 یکی از دلایلی شده میتواند که مطابق آن

اسکندریه اراکوزی در همین جا بنا شده باشد چنانکه «ایسیدور خار کسی» همین جا را بصفت (متر و پولیس اراکوزیاس) یعنی شهری عمده علاقه اراکوزی میخواهند.

(۴) از روی عکاسی‌ها می‌بینیم که از هوا برداشته شده **باستان‌شناسان** ایسپانوی معتقدند که در پیرامون خرابه‌های غزنوی موجوده هم آثار کسدام شهر یونانی دیده میشود. حقایق را تحقیقات آینده

اسکندریه اراکوزی در همین جا بنا شده باشد چنانکه «ایسیدور خار کسی» همین جا را بصفت (متر و پولیس اراکوزیاس) یعنی شهری عمده علاقه اراکوزی میخواهند.

(۴) از روی عکاسی‌ها می‌بینیم که از هوا برداشته شده **باستان‌شناسان** ایسپانوی معتقدند که در پیرامون خرابه‌های غزنوی موجوده هم آثار کسدام شهر یونانی دیده میشود. حقایق را تحقیقات آینده

باستان‌شناسی روشن خواهد کرد.

(۵) اسکندریه پروان بهتر به صفت اسکندریه قفقاز شهرت دارد یونانی‌ها میان سلسله قفقاز اصلی و هندوکش تمیز نمیتوانستند و همه را دامنه یک سلسله خیال تصور می‌نمودند مشتبه چون به هند نزدیک شده بودند کوه بلند پر برف کشور ما را به صفت (قفقاز هندی) هم یاد میکردند و در یونانی آنرا (کا و کازوس) ایندوکس) می‌گفتند و تصور میکردیم که همین صفت (ایندوکس) به مرور زمان در زبان زدمردم (ایندوکس) و (هندوکش) شده. باری در اینجا اساس قلعه گذاشته شد و چون داخل دره‌ها و معبرهای هندوکش را **نگه** **بانی** میکرد در استحکام آن توجه زیاد میدول شد و عده بیشتر **چنگ آوران** یونانی در اینجا اقامت داشتند.

(۶) در شمال هند و کش اسکندریه قلا ساس سه شهر مستحکم را گذاشت که علی‌العموم در



پیکر بودا در میان

بود. در میان اسکندریه های شمال هندوکش یکی به صفت «اسکندریه اوسکیا نا» یا (اسکندریه اکسوس) یا اسکندریه آمودریا یاد شده آیا این اسکندریه عبارت از شهر یونانی نیست که خرابه های آن در ۵ سال اخیر در محل ریزش رودخانه کوکچه به رودخانه پنج یا آمودریا متصل د هکده (آی خانم) کشف شده؛ و بشر حیکه در شماره های ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰ قوس ۴۵ روز نیمه انیس دادم قیمت آن از نظر سوق الجیشی بی نهایت خوب انتخاب شده و در جریان کاوشها و خاک برداری های دو سال اخیر (۴۴ و ۴۵) شواهد معماری و فرهنگی و هنری و ادبی خاص یونانی از آن منکشف گردیده که در جاهایش از هر کدام ذکر می خواهم نمود.

(۷) اسکندریه و (بکترا) شهر دیگری است که اسکندریه در امتداد (اکسوس) و در قسمت های وسطی آن بی ریزی نمود. منابع یونانی یکی از شهرهای قدیمی مارا درین نواحی بنام (زر یا سپه) یا (زر اسپه) نام می برند. یک حصه این نام (اسپه) است یعنی (اسپ) که تا امروز در زبان های مسامنداول است. حصه دومی این نام یا (زر) (طلا) یا (زرا) (زرد) یا (آذر) (آتش) بوده و بدین ترتیب نام شهر مذکور را (اسپ طلائی) (اسپ زرد) (اسپ آتشی) ترجمه می توانیم. ناگفته نماند که کلمه (زر) یا (زرا) در نام (زردشتر) هم آمده که آنرا برخی از علمای غربی صاحب اشتر زرد ترجمه کرده اند. بهر حال از احتمال بیرون نیست که شهر اسکندریه (بکترا) باز هم در نزدیکی های مسیر آمودریا در کدام جای بوده باشد به گمان ناقص تصور میکنم دو جای برای

بنای این اسکندریه بی مناسبت نبود یکی محل ریزش رودخانه قندوز به آمودریا که در آنجا بقایای خرابه های مهم (قلعه زال) افتاده و دیگر محل ریزش بلخ آب به آمودریا. ناگفته نماند که بلخ آب با تقسیمات هژده نهر امروز به آمودریا نمیرسد و لی دو نیم هزار سال قبل علتی برای رسیدن آن به جریان اکسوس بنظر نمیخورد.

(۸) چنین تصور میکنم که موقعیت اسکندریه می که در حصص سفلی آب آمودریا بنا یافته بود همان (اسکندریه مارچیان) یا اسکندریه مرود باشد که در کنار مرغاب در جایی ساخته شده بود که امروز بنا (ماروشاق) یا (مرو کوچک) یاد میشود و بقایای آن در آخرین حصه که مرغاب خاک افغانی را ترک میگوید به شکل دایره عظیمی جلب نظر میکنند و بر خطوط سرحدی حاکم میباشد.

(۹) در منابع یونانی یک اسکندریه دیگر هم در صفحات شمال هندوکش در منتها الیه شرقی یا شمال شرقی واقع بود که آنرا به نام (اسکندریه اسپچاته) خوانده اند و در بسالترین قسمت های (اکسوس) آمودریا قرار داشت. در داخل خاک های مروزی افغانستان بالاترین نقطه می در مسیر اکسوس (آمودریا یا پنج) که برای بنای شهری مناسبت شایان داشت همین (آی خانم) است که تصور میکنم موقعیت (اسکندریه اوسکیا نا) در آنجا باشد. از محل بیوست شدن کوکچه به دریای پنج بالاتر همه کهستانی است و جای مناسبی برای شهری متصور نیست. از امکان بعید است که (اسکندریه اسپچاته) یا (اسکندریه اقصی) در سواحل راست

رود خانه پنج کدام جایی آنطرف سرحدات
امروزی ما بوده باشد .

بهر حال وجود هشت (اسکندریه) یا اقل
هشت شهر یونانی در افغانستان ثابت است
و غیر از آنچه شمردم قلعه ها و دژ های
دیگری هم بوده مانند (اورنس) در کرانه های
(اندوس) (اباسین) و قلعه هایی که موقعیت آنها
را در سار (اسکندری) و (برج عبدالله) حدس
میزنند. در «برج عبدالله» که پروفیسور گیرشمن
در سال های اول جنگ دوم عمومی در یک
ساحه ۵ متری کاوش های نمود خشت هایی
پیدا شد که روی آن بصورت علامه
بعضی حرف های الفبای یونانی نقش شده
بود . برج عبدالله قلعه مستحکم بود مشرف
بر آب های مشترک چهار رودخانه خروشان
(غور بند) (سالنگک) (شتل) و (پنجشیر)
احتمال دارد که اسکندر در خزان سال
۳۳۰ ق م اینجا چند روزی توقف نمود و
پیش از اینکه به (پروان) در مدخل دره
هندوکش برسد و اساس (اسکندریه قفقاز)
را بگذارد همین جاد کرانه های آب چهار
رودخانه که چشم انداز وسیع و زیبائی دارد
در آن در افق مقابل هندوکش مانند پرده
سفید از دامنه های آسمان آویزان معلوم
میشود متوقف شده و پیرامون عبور ازین سد
عظیم پیش خود نقشه ها کشیده باشد .

برج عبدالله را پروفیسور هاکن (شهرشاهی)
میخوانند و به مثا به دژی مستحکم ساسیه
کنگره های دیوار های بلند آن در آب های
رودخانه ها منعکس میشده را جمع به برج
عبدالله و پروان داستان های فولکلوری داریم
که در اثر کوچکی بنام (بگرا ۲) و در کتاب
(عرف و عادات افغانها) بزبان فرانسه
باره می از آنها را شرح داده ام .

جای دیگر در کوهدامن داریم بنا ۲
(سار سکندری) یا (حصار سکندر) در نزدیکی
های سرای خواجه که خرابه های آن روی
تپه می منبسط است . شاید این نام مشتبه کننده
باشد و حصار به سکندر تعلق نداشته باشد
ولی در کوشانی بودن دژ مسد کور ابتدا
اشتباهی نیست .



چرا این رشته مطالعات تحلیلی عصر یونانی
در افغانستان آنهم در صورتیکه هدف اساسی
شرح مآثر فرهنگی و مدنی است اول تر از
همه به ذکر اسمانی بعضی شهرها و قلعه ها
پرداختیم ؟

این امر دلایل بسیار دارد . یونانی ها
بیشتر از دو صد سال در افغانستان مانند
خود اسکندر و بعد از او در عصر شاهان
خاندان (سلوسی) و در دوره سلطنت مستقل
یونانی باختری شهرها و قلعه ها و دژها آباد
شد . یونانی ها که مردمان (مدنی) و شهرنشین
بودند در ترتیب بلان های شهرها نظر خاصی
داشتند : شهر های یونانی بیشتر بصورت
مستطیل طرح میشد و اساساً دو جاده در وسط
شهر تقاطع میکرد و شهر را به چهار ناحیه
تقسیم مینمود یا اقلایک جاده سراسر طول
شهر را عبور مینمود . این مفهوم در وجه تسمیه
(چاریکار) هم مشهود است . اصلاً این کلمه
(چارته کوارته) بوده که (چهار ناحیه) معنی
دارد و در مجاورت اینجا هم شهر های یونانی
چه در (اوپیان) و چه در (بگرا ۲) وجود داشت
در شهر یونانی (دیورا اروبا) که در خاک
های سوریه (۴۰) سال قبل کشف شده دو جاده
اساسی شهر را به نحوی که ذکر کردیم به نواحی
چهار گانه تقسیم میکرد . در شهر یونانی
(آی خانم) که درین ۵ سال اخیر در کشور

خود ما مکشوف گردیده یک جاده اساسی از شمال شرق به جنوب غرب به طول ۱۷۰۰ متر شهر را به دو حصه تقسیم نموده بود که از یکطرف آن بالا حصار و ارگ و در حصه دیگر در پایان حصار محله های **بودو باش** و «اگورا» (بازار در ما حول یک می دان مستطیل شکل که **برنده** و پایه ها و کمان هایی رو به داخل داشت و در آنجا خرید و فروش و نطق های اجتماعی و سیاسی میشد) و **ورز شگاه** **یازور خانه** که خود یونانی ها آنرا «پلسترو» میگفتند با تیا تراها و کتاب خانه ها و غیره قرار داشت.

شهر های یونانی به نحوی که ذکر کردم دارای معابد مخصوص از باب انواع، و ورز شگاه ها استود یویم ها چمناریم ها، تیا تراها، ارکاره گشتی گیری، جاهایی برای نطق و خطابه، حمام های عمومی و غیره بود. بدین ترتیب هر جا شهری بنا میشد تمام موسسات و مراکز دینی و فرهنگی و ثقافتی و تربیه بدنی در آنجا اعمار میگردد. این ملت مهندب که اساس تمدن مادی و معنوی اروپا تا حد زیاد از تخم های با آرد فکری و ذهنی آنها **بیان** آمده، در داخل یونان یا خارج آن چه در خاک های افریقائی (مصبرود نیل) چه در خاک های غربی آسیائی (آسیای صغیر، شام و لبنان) چه در خاک های ایران و چه در شرق اقصای یونانی که مقصد ازان افغانستان کنونی باشد همه جا تمدن و فرهنگ خود را منتقل نموده و موسساتی را که در زندگانی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و ادبی بدان نیاز داشتند بمیان آوردند بدین ترتیب **شهر** یا همانطور بیکه عرب ها میگفتند (مدن) زندگانی (مدنی) را به تمام معنی و مفهوم آن ایجاد میکرد و در زندگانی اجتماعی و مدنی

به میان

یونانی شهر کانون همه فعالیت های بدنی و ذهنی و فکری و اجتماعی بود.

اسکندر چرا (۸-۹) اسکندر به بین اکسوس و (اندوس) بنا کرد؟ شبهه نمی نیست که مقصد اساسی او در اول وهله جنبه نظامی داشت که اینجا بدان نمی پیچم، شبهه نمی نیست که سپاهیان آواز یونان دور شده رفته و آنطور بیکه افسانه ها میگویند در (ظلمات) طوری راه خود را گم کردند که بدون راهنمایی خضر از آن بدرآمده نمیتوانستند. این ظلمات چیز دیگر جز مجهولات شرق آنهم شرق بعید آنوقت نیست که **انتها پیش** را حواشی هند تشکیل میداد. در **کوهپا به** های افغانستان و در خم و پیچ دره های عمیق و تنگ یونانی ها سرگمچه شده و تصور میکردند به آخر دنیا رسیده اند. ایشان حق داشتند نمای معلوم آنوقت ها از قلمرو و امپراطوری هخامنشی و حواشی هند سیاه و سفید چندین پیشتر تجاوز نمیکرد. ماندن اسکندر و سپاهیان او ۴-۵ سال در **کوهپا به** های این **سرزمین** یونانیان و خود اسکندر و جنرال های او را به حیرت افکنده بود طوری که انعکاس آنرا باز در یکی از داستان های فولکلوری وطن خود می یا بیم که روح و نتیجه آنرا بصورت درامی نوشته ام که در متن فارسی به نام (مردان پارو با میزاد) و در متن فرانسوی به اسم (اسکندر در افغانستان) از طرف انجمن تاریخ چاپ و نشر شده.

اسکندر هر چه در دل شرق پیش می آمد **سپاهیان** او علاوه بر جنگ ها با پیروان راهای طولانی احساس خستگی و سر یضی میکردند و وقت بوقت از پیشروی **سر باز** میزدند. مقاومت شدید اهالی هرات در شهر (ارته کوانه) و فتح آن و بغاوت مجدد اهالی در حالیکه خود سردار مقدونی تا حوالی **سبز**

و ارباشین دند کنونی نرسیده بود بوی فلسفه نوینی را فهمانید که اگر میخواستند از عقب سر خود در امان باشد باید به تاسیس قلمه ها یا اسکندریه ها مبادرت کنند. روی این درس عملی در هر ایالتی به بنای شهری اقدام کرد و در هر کدام از این شهرها سپاهیان خسته و مریض و آنهایی را که توان ادامه سفر را نداشتند با عده ای از سپاهیان آزموده و هنرمندان و علما و نویسندگان و فلاسفه که با خود همراه داشت امر اقامت داد. نمیتوان گفت که در هر شهری مثل اسکندریه هرات، فراه، قندهار، پروان، بلخ، مرو رود و آی خانم و غیره چه تعدادی از یونانیان خود را باقی گذاشت احتمال دارد روی هم رفته در تمام نقاط بین درودخانه بزرگ اکسوس و اندوس در حدود (۱۰) (۱۵) هزار یونانی توقف گزیده باشند البته فتوحات اسکندر در شرق با همه اهمیت آن از نظر زمان آمد و شدی بیش نبود ولی یونانیان بیشتر از همه چادر ديار مامانند و متوطن شدند صاحب زمین و باغ گردیدند و کم کم در مردم محلی نقاط مختلف این سرزمین حل و مزج گردیدند. قصه از دواج یونانیان با زنان مشرق زمین سنتی است که از طرف خود اسکندر باقی ماند.

اسکندر خودش با یکی از دختران جنگنده و زیبای دیار ما که به برخی روایات با شنده دره قشنگ پنجشیر و به بعضی روایات از اهالی باختر بود ازدواج کرد. این دختر (روپانه) نام داشت و دختر (اوگزیا رتس) یکی از نجیبای این سرزمین بود. راجع به این برخورد و این ازدواج در فرهنگ عوام داستانهای داریم: میگویند که در میان کسا نیکه از خانه های خود بر آمده و در دامنه کوهی سخت علیه سردار مقدونی مقاصد مت میکسردند

دوشیزه می هم بود که برخ نقاب زده می جنگید و تا آخرین مرحله با خود اسکندر مقابله میکرد که ناگه ای شمشیرش به بند نقاب بند شد و نقاب از رخ او افتاد و آنگاه اسکندر بر رشادت او آفرین گفته و مایل به ازدواج با او گردید، مراسم عقد کنان با عرف و عادات محلی بصورت بسیار ساده برگزار شد بدین معنی که اسکندر قصر منسا نی را با شمشیر از هم دونیم کرد نیمی را به (روپانه) داد و نیم دیگر را خودش خورد. این روش ساده حاکی از این بود که زن و شوهر بحیث شریک زندگی اندگانی اگر لقمه نانی هم داشته باشند با هم نصف کنند.



افغانستان مقارن با عصر هخامنشی وارد دوره تاریخی شده و بعد از آن یونانیان در صد سال دوام میکنند و قرن مقدم بر آغاز عهد میلادی در بر میگیرند. در این دوره طولانی دو فرهنگ و دو تمدن بزرگ یکی بعد از دیگری و هر دو موازی هم و مشترک باهم آثاری پدید آورده اند که مطالعه آن برای خود ما و برای جهان خاورشناسی اهمیت زیاد دارد بالا گفتیم که هنوز از شهرهای هخامنشی اثری نیافته ایم ولی تاثیر مدنی و عمرانی و فرهنگی آن دوره نه تنها در عصر یونانی بلکه قرن ها بعدتر هم بچشم میخورد. (سرخ کوتل) از ۱۹۵۲ و (آی خانم) از ۱۹۶۴ به ما مدلل ساخته است که نه تنها در عصر یونانی بلکه در دوره کوشانیها تاثیر روش معماری هخامنشی که جزء روش معماری محلی شده بود هنوز ادامه داشت. مانند تخت جمشید در (آی خانم) و در (سرخ کوتل) در آبا دی

شهرها و دژها و معابد خشت خام و سنگ تراشیده برای زیر ستون‌ها و فیل پایه‌ها و بدنه‌های فیل پایه‌ها و سرستون‌ها و پته‌های زین‌ها بکار میرفت. روش معماری هخامنشی تنها در استعمال مصالح تعمیر نیست بلکه در خود طرز آبادی هم مشهود می‌باشد. مانند کنگره مرتبه دار سردیوارها و تیرکش‌ها بشکل سر بیکان و غیره که نمونه‌های آن در معبد کنشکا در سرخ کوتل اشکارا گردیده است.

یونانی‌ها که در شهرسازی و آبادی و عمران و پیشرفت تراشی و نقاشی و تخصیص‌ها به ارباب انواع علاقه مفرط داشتند در شهرها و نقاط مختلف کشور ما به ذوق و روش خود آبادی‌ها می‌کردند که بعد از سال‌ها انتظار اینک کم‌کم شواهد آن از (آی‌خانم) از زیر خاک برآمده می‌رود



اگر بگویم که مملکت ما از نظر پیشرفت و پیشرفت تراشی و حجاری و نقاشی روزی از غنی‌ترین کشورهای جهان بود سخنی به گزاف نخواهد بود. بیست و سه هزار مجسمه گچی در سال ۱۹۲۳ از جایگاه یک معبد (تپه کلان) هده از ده کیلومتری جنوب جلال‌آباد کشف نشد؛ و صد‌ها هزار مجسمه دیگر زیر خاک‌های تپه‌ها نیست؛ اولین مجسمه بودا در حدود ۱۳۵ سال قبل از کابل پیدا نشد؛ دانشمندان مغرب زمین درین یک قرن و ثلث آن برای این مدارس و مکاتب هنری نام‌ها وضع کرده‌اند که معروفترین و قدیم‌ترین آن همان صفت (گریکو بودیک) یا (یونانو بودائی) است که واضح اولیه آن پروفیسر الفرد فوشه فرانسوی بود و درین سال‌های اخیر مدعیانی پیدا کرد.

یکی از افتخارات ششلوم برژه مدیر سابق هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان پیدا کردن نظریه جدیدی است که مناقشه‌های ادبی را تحت الشعاع قرار داده شبهه‌نی نیست که هخامنشی‌ها و یونانی‌ها از کناره بحیره روم تا مجرای (اندوس) حاکمیت و نفوذ داشتند درین ساحه وسیع، حجاری و پیشرفت سازی چهره‌ها و قیافه‌ها سبک‌ها و روش‌های گوناگونی بخود گرفته و تعریف مشخص و منسجم برای آنها نیافتاده بود تا اینکه شهر (دیورا ارو پوس) در سرزمین شام در سال ۱۹۲۱ کشف شده و در چهره‌های عجیب مجسمه‌های غرب آسیا مخصوصاً (پالمیر) نفوذ دو جانبه‌نی یافتند و پروفیسر (میشل روستو فتنل) آنرا مدرسه (بارتی) یا (اشکانی) خواند.

کشف سرخ کوتل در ۱۹۵۲ عین نقش کشف (دیورا ارو پوس) را بازی کرد و استاد شلوم برژه با مطالعات عمیق مقایسه‌ی که اینجا جای و مجال شرح آن نیست ملاحظه نمود که مواجه با مدرسه هنری می‌باشد که آنرا مکتب «کوشانی» نام نهاد.

نظریات علمی استاد شلوم برژه در اعاری از هر گونه پیرایه علمی بزبان ساده عامیانه چنین خلاصه می‌توان کرد:

بعقیده نامبرده هنر یونانی قدیم که هنر مشترک خاک‌های ماحول سواحل بحیره روم شده بود در طی قرن اول ق.م بدست رومی‌ها افتاده و نام مدرسه (گریکو رومی) بخود گرفت. این مدرسه اخیراً از کور در حوایی قرن ۴ مسیحی در تجسیم افکار و اسطوره‌های مسیحیت درآمد و آنگاه مدرسه هنری (مسیحیت قدیم) پایه وجود نهاد این مدارس هنری چه گریکو رومی و چه مسیحیت قدیم در ذیل مکتب یونانی بحر الرومی آید.

هنر قدیم یونانی خارج از حوزه مدی ترانه در خاکهای آسیای از شام تا دهلی در شکل مدارس هنری مختلفی دخالت دارد. چون در تمام ساحه قلمرو و هخامنشی ایرانی منبسط شده از آمیزش آنها مکتب آفاقی (ایرانویونان) به میان آمده است. همچنین هنر یونانی در دوره تسلط دو صدساله یونانی در افغانستان که آنرا ازین نقطه نظر از چند سال با بنظر طرف به صفت (هلاک آسیای می) یا دکر ده ۲۱ باعث ظهور مکتب (گریکو بکتریان) و یا (یونانوباکتری) شده است.

افغانستان در دوره دوسه ساله یونانی از نظر فرهنگ و هنر و ادبیات یونانی خودش در قلب آسیا (یونان دیکری) شده بود هلاک آسیای می (که واقعیت آنرا با یدشناخت و قبول کرد و بدون شناختن و قبول کردن این واقعیت مبداء بسیار مسائل هنری و فرهنگی فهمیده نخواهد شد.



اصلاً هنر یونانی همه جا در خاکهای آسیا به قالب خشکک روشهای قدیم هنری شرقی روح جدیدی دمید و در پیکر تراشی سنت نمایش نیم رخ را عوض کرد و طوریکه مدرسه (بارتی) یا (اشکانی) به روش نمایش روبرو افراط نمود.

بیشتر گفتم که کشف سرخ کوتل ما نند کشف (دیوار و بوس) ذهنیت دانشمندان را در فهم مطالب هنری تغییر داد. کشف (ای خانم) که تازه سروصدای آن بلند شده ا نقلابی در ذهنیتها تولید خواهد نمود. شبهه نی نیست که تمام آن در عصر آریاهای (ویدی) و (اوستایی) و هخامنشی و یونانی همیشه معروف بود و در تمام رشتهها منجمله هنر **کانون** مهمی تلقی میشد و لی تجارب منفی پروفیسر فوشه کار را به جائی کشانید که (بلخ) را به (سرابی) تشبیه کرد. سرخ کوتل بحیث مقدمه و آی خانم بصورت واضح و قاطع نشان داد که هنر و فرهنگ یونانی در افغانستان خوب و عمیق ریشه دوانیده بود و هنر و فرهنگ یونانی از همین (یونان آسیای می) به خاکهای دور دست هندی و چینی انتشار میافتد. پس مبداء مدرسه هنری کوشانی که تازه استاد شلوم برژه نام نهاده و یکنفر از دانشمندان امریکایی بنام (روزن فیلد) کتابی به عنوان (هنر کوشانی) نوشته همین هنر آ میخسته (یونانی باختری) هم است کوشانیها قوم بادیه نشین آسیای مرکزی یک صفت عالی داشتند که هر آنچه خوب و پسندیده و مفید بود میگردفتند و بدون تعصب اتخاذ میکردند. ایشان هنر ترکیبی (یونانی باختری) باختر را گرفتند و امروز بنام خود آنها مسجل گردیده است هنر کوشانی دو پهلوئی عمده داشت: پهلوئی